



دیدگاه‌های خشونت‌آمیز اسلاوی ژنریک

جان گری



From The New York Review of Books.
Copyright © 2012 by John Gray.



آموزشکده آنلاین
برای جامعه مدنی ایران

<http://www.tavaana.org>

پروژه

e-collaborative
for civic education

<http://www.eciviced.org>

دیدگاه‌های خشونت‌آمیز اسلاوی ژیزک

(The Violent Visions of Slavoj Žižek)

ناشر: E-Collaborative for Civic Education

جان گری (John Gray)

نیویورک ریویو آف بوکس

نقاشی روی جلد: Anxious Ambush اثر پل کله

© E-Collaborative for Civic Education 2014

e-collaborative for civic education

ایالات متحده آمریکا، تحت 501c3 است که از فن آوری اطلاعات و ارتباطات برای آموزش و ارتقای سطح شهروندی و زندگی سیاسی دموکراتیک استفاده می کند. ما به عنوان بنیانگذاران و مدیران این سازمان، اشتیاق عمیق مشترکی داریم که شکل دهنده ایده های جوامع باز است. همچنین برای ما، شهروند، دانش شهروندی، مسئولیت و وظیفه شهروندی یک فرد در محافظت از یک جامعه سیاسی دموکراتیک پایه و اساس کار است؛ همان طور که حقوق عام بشر که هر شهروندی باید از آنها برخوردار باشد، اساسی و بنیادی هستند. ECCE دموکراسی را تنها نظام سیاسی قادر به تأمین طیف کاملی از آزادی های شهروندی و سیاسی برای تک تک شهروندان و امنیت برابری و عدالت می داند. ما دموکراسی را مجموعه ای از ارزش ها، نهادها و فرایندها می دانیم که پیشتر صلح، توسعه، تحمل و مدارا، تکثیر گرای و جوامعی شایسته سالار که به کرامت انسانی و دستاوردهای انسانی ارجح می گذارند، است. ما پروژه اصلی ECCE یعنی «آموزشکده توانا: آموزشکده مجازی برای جامعه مدنی ایران» را در سال ۲۰۱۰ تأسیس کردیم. آموزشکده توانا در ارائه منابع و آموزش در دنیای مجازی در ایران، یک نهاد پیشرو است. توانا با ارائه دوره های آموزشی زنده در حین حفظ امنیت و با ناشناس ماندن دانشجویان، به یک جامعه آموزشی قابل اعتماد برای دانشجویان در سراسر کشور تبدیل شده است. این دروس در موضوعاتی متنوع مانند نهادهای دموکراتیک، امنیت دیجیتال، حقوق زنان، وبلاگ نویسی، جدایی دین و دولت و توانایی های رهبری ارائه می شوند. آموزشکده توانا آموزش زنده دروس و سمینارهای مجازی را با برنامه هایی مثل مطالعات موردی در جنبش های اجتماعی و گذارهای دموکراتیک، مصاحبه با فعالان و روشنفکران، دستورالعمل های خودآموزی، کتابخانه مطالب توصیفی، ابزارهای کمکی و راهنمایی برای آموزشگران ایرانی و حمایت مداوم و ارائه مشاوره آموزشی برای دانشجویان تکمیل کرده است.

تلاش ما برای توسعه توانایی های آموزشکده توانا متوجه گرد آوردن بهترین متفکران ایرانی و صداهای محذوف است. به همین ترتیب، به دنبال انتشار و ارتقای آثار مکتوب روشنفکران ایرانی هستیم که ایده های آنان توسط جمهوری اسلامی ممنوع شده است.

یکی از نقاط تمرکز تلاش توانا، ترجمه متون کلاسیک دموکراسی و مقالات معاصر در این باره و نیز ترجمه آثار مرتبط با جامعه مدنی، حقوق بشر، حاکمیت قانون، روزنامه نگاری، کنشگری و فن آوری اطلاعات و ارتباطات است. امید ما این است که این متون بتواند سهمی در غنای فردی هموطنان ایرانی و بر ساختن نهادهای دموکراتیک و جامعه ای باز در ایران داشته باشد. سپاسگزار بازتاب نظرات و پیشنهادهای شما

مریم معمار صادقی

اکبر عطری

M. Memaradehgi

Akbar Attari

فهرست

۹

دیدگاه‌های خوشونت آمیز اسلاوی ژیتزک

دیدگاه‌های خشونت‌آمیز اسلاوی ژیزک

کمتر اندیشمندی بهتر از اسلاوی ژیزک، فیلسوف و نظریه‌پرداز فرهنگی اهل اسلونی تضادهای معاصر سرمایه‌داری را نمایان کرده است. بحران‌های مالی اخیر، شکنندگی نظام بازار آزاد را نشان داده است، نظامی که بنا به گفته مدافعان‌اش در جنگ سرد پیروز شده بود. با این حال، هیچ چیزی که حتی شباهتی به آن پروژه سوسیالیستی داشته باشد که بسیاری در گذشته‌ای نه چندان دور آن را جایگزین نظام سرمایه‌داری می‌دانستند نیز وجود ندارد. آثار ژیزک که به روش‌های مختلفی این وضعیت متناقض را آشکار می‌کنند، وی را به یکی از شناخته‌شده‌ترین متفکران عمومی جهان امروز تبدیل کرده است.

وی در شهر لیوبلیانا به دنیا آمده و تربیت شده، در شهری که پس از فروپاشی فدراسیون یوگسلاوی سابق و استقلال اسلونی در سال ۱۹۹۰ به پایتخت جمهوری خلق اسلونی تبدیل شده است. ژیزک تا به امروز در آمریکا، بریتانیا و اروپای غربی و نیز در خود اسلونی مناصب و کرسی‌های دانشگاهی متعددی را بدست آورده است. حجم تولیدات نوشتاری شگفت‌انگیزی وی (انتشار بیش از ۶۰ جلد کتاب که از

زمان نخستین اثر وی به انگلیسی تحت عنوان «موضوع برین ایدئولوژی»^۱ در ۱۹۸۹ تا به امروز، به علاوه مقالات و مصاحبه‌های بی‌شمار او، در کنار فیلم‌هایی چون «ژیزک»^۲ (۲۰۰۵) و «راهنمای سینما برای گمراهان و منحرفان»^۳ (۲۰۰۶)، به وی موقعیتی بخشیده‌اند که دامنه آن بسی فراتر از حلقه صرفاً دانشگاهی را در برمی‌گیرد. وی که شناخت خوبی از فرهنگ عامه و به ویژه از سینما دارد، پیروان زیادی از میان جوانان و از جمله در بین نسل جوان کشورهای برآمده از کمونیزم برای خود جمع کرده است. ژیزک صاحب نشریه‌ای است تحت عنوان ژورنال بین‌المللی مطالعات ژیزک^۴ که به کارهای او اختصاص یافته و در سال ۲۰۰۷ بنیان‌گذاری شده است. خوانندگان این ژورنال از طریق فیس‌بوک در آن ثبت‌نام می‌کنند. ژیزک در اکتبر ۲۰۱۱ سخنانی خطاب به تظاهرکنندگان جنبش «اشغال وال استریت» در گردشگاه عمومی زوکاتی^۵ در نیویورک بیان کرد که پوشش رسانه‌ای گسترده‌ای یافت و فیلم آن در یوتیوب قابل دسترسی است.

نفوذ گسترده ژیزک بدین معنی نیست که دیدگاه‌های فلسفی و سیاسی او را بتوان به سادگی تعریف کرد. وی عضو حزب کمونیست اسلوانی تا هنگام استعفا در سال ۱۹۸۸ بود و با این حال با مقامات عالی این تشکل سیاسی، به خاطر دیدگاه‌های دگراندیشانه‌اش و آنچه بدعت‌گذاری در سنت عقیدتی کمونیزم از جانب آن‌ها تلقی می‌شد، روابط سختی داشت. در سال ۱۹۹۰ به عنوان نامزد حزب لیبرال دموکرات اسلوانی، حزبی که می‌رفت تا تشکل سیاسی غالب سال‌های نود در این کشور باشد، پا به عرصه کارزار انتخاباتی برای ریاست جمهوری این کشور گذاشت. با این وجود، فکرت‌های لیبرال، غیر از اینکه چارچوبی مرجع برای نقد موضع‌گیری‌هایی که از دیدگاه او مردود به شمار می‌روند در اختیارش بگذارند، هرگز در شکل دادن به افکار او نقش دیگری ایفا نکرده‌اند.

ژیزک در اوایل دهه ۷۰ میلادی، به جرم نوشتن رساله‌ای «غیرمارکسیستی»^۶ در باب مکتب فرانسوی ساختارگرایی - مکتبی که در آن روزگار از نفوذ بالایی در فلسفه، زبان‌شناسی، مردم‌شناسی و روانکاوی برخوردار بوده است و ادعا داشته که

1. The Sublime Object of Ideology

این کتاب در فارسی به «عینیت ایدئولوژی» ترجمه شده است.

2. Žižek!

3. The Pervert's Guide to Cinema

4. International Journal of Žižek Studies

5. Zuccotti Park

6. Structuralism

اندیشه و رفتار انسانی نمونه‌ای است از یک نظام جهانی و اصول به هم مرتبط آن - از سوی مسئولین اسلوونیایی از نخستین منصب تدریسی دانشگاهی خود اخراج شد. اگرچه این قضیه به نوبه خود نشان‌دهنده محدودیت‌هایی بود که آزادی اندیشه مورد ادعای مقامات یوگوسلاوی سابق در آن زمان از آن رنج می‌برد، ولی کارهای بعدی خود ژیزک به این نکته اشاره دارد که قضاوت مقامات کشورش مبنی بر غیرمارکسیستی بودن سمت‌گیری فکری او در آن موقع درست بوده است. ژیزک در ازای حجم بزرگ کاری که از آن روز تا به حال از خود به جای گذاشته است، از سویی به انتقاد از مارکس پرداخته به دلیل اینکه او را در طرد الگوهای فکری موجود به اندازه کافی رادیکال نمی‌دیده است و از سوی دیگر هگل را که نفوذ بسیار بیشتری بر او دارد به دلیل آمادگی‌اش برای به کنار نهادن منطق کلاسیک و هموار کردن راه برای تفکری بسیار دیالکتیک‌تر می‌ستاید. با این حال، در مجموعه کارهای ژیزک که نیاز به دورریختن تعهد به عینیت‌گرایی در اندیشه‌گری^۱ - اصلی که در گذشته راهنمای اندیشمندان رادیکال بوده است - یکی از موضوعات مرکزی‌اش به شمار می‌رود، هگل نیز به خاطر آنچه ژیزک آن را پایبندی بیش از حد وی به اسلوب‌های سنتی اندیشیدن می‌نامد، به نقد کشیده شده است.

کار ژیزک از بسیاری از جهات در مقابل کار مارکس قرار می‌گیرد. مارکس با وجود تمام دینی که به متافیزیک هگلی داشت، اندیشمندی آزمون‌گرا^۲ بود که تلاش داشت تا چارچوبی نظری برای جریان عینی توسعه تاریخی پی‌ریزی کند. مارکس بیش از آنکه نگران ارائه دادن فکرتی انتزاعی از انقلاب^۳ باشد، دغدغه طرحی و پروژه‌های انقلابی را داشت که بتواند دگرگونی‌های ژرف و رادیکالی در روابط قدرت و در ساختار نهادهای اقتصادی آن به وجود آورد.

ژیزک توجه اندکی به این صور اندیشه مارکس از خود نشان می‌دهد. ژیزک که هدف خود را «بازتولید نقد مارکسیستی اقتصاد سیاسی بدون انگاره عقیدتی - ناکجاآبادگرایانه^۴ کمونیستی‌اش به عنوان هنجار ذاتی آن» قرار داده است، بر این باور است که «طرح قرن‌بیستمی کمونیزم دقیقاً از آن جهت ناکجاآبادگرایانه بود که به اندازه کافی رادیکال نبود».

از دیدگاه ژیزک، این درک خود مارکس از کمونیزم بود که بخشی از مسئولیت

-
1. Intellectual Objectivity
 2. Empirical thinker
 3. Abstract idea of revolution
 4. Utopian-ideological

این ناکامی را بر دوش می‌کشید: «انگاره مارکس از جامعه کمونیستی خودش همان توهم ذاتی سرمایه‌داری است؛ یعنی فیلم‌نامه‌ای خیال‌پردازانه برای حل و فصل تضادهای سرمایه‌داری که مارکس آنچنان توانمندانه آن‌ها را ترسیم کرده بود.»^۱

ژیزک در حالی که انگاشت مارکس از کمونیزم را رد می‌کند، حتی یک صفحه از اثر بیش از هزار صفحه‌ای خود تحت عنوان «کمتر از هیچی»^۲ را به تشخیص و تعیین نظام اقتصادی یا نهادهای حکومتی که قاعدتاً می‌بایست از ویژگی‌های جامعه کمونیستی دلخواه او به شمار بروند، اختصاص نمی‌دهد. «کمتر از هیچی» که عملاً چکیده‌ای است از آثار و افکار او تا به امروز، در عوض تلاشی در جهت بازتفسیر مارکس از دیدگاه هگلی - یکی از بخش‌های این کتاب «مارکس به عنوان خواننده هگل، و هگل به عنوان خواننده مارکس»^۳ نام دارد - و بازتنظیم فلسفه هگلی بر پایه اندیشه روانکاو فرانسوی، «ژاک لاکان»^۴ است.

لاکان که خود «پساساختارگرا»^۵ بی بود که قابلیت تسخیر واقعیت در زبان را مردود می‌دانست، این تفسیر متعارف از فکرت هگلی «نیرنگ خرد»^۶ را نیز رد می‌کرد که تاریخ دنیا چیزی نیست مگر موجودیت بخشیدن به حیات بشری به واسطه ابزارهای غیرمستقیم خرد. همان‌گونه که ژیزک پندار وی را خلاصه کرده است، لاکان بر این باور بود که «نیرنگ خرد... به هیچ وجه شامل این ایمان نمی‌گردد که دستی نهران و رهنمودکننده مشارکت ناخردی^۷ و تمام احتمال‌پذیری ظاهری آن^۸ در صورت بخشیدن به تمامیت خرد^۹ را به نوعی تضمین خواهد کرد: اگر چیزی را اصلاً دربر بگیرد، باور به نیرنگ خرد اعتماد و اعتقاد به ناخردی را شامل می‌شود.»^{۱۰} بنابر این قرائت لاکانی، پیام فلسفه هگل، نه پیشروی و بروز ترقی آورنده خرد و خردگرایی در تاریخ^{۱۱}، که ضعف و ناتوانی خرد است.

پس هگلی که از لابلای کارهای ژیزک بیرون می‌آید، شباهت چندانی به آن فیلسوف آرمان‌گرای تاریخ‌های متعارف اندیشه ندارد. معمولاً فکرت هگل با این

1. Less Than Nothing
2. "Marx as a Reader of Hegel, Hegel as a Reader of Marx"
3. Jacques Lacan
4. Poststructuralist
5. Cunning of reason
6. Unreason
7. The apparent contingency of unreason
8. Totality of Reason
9. The progressive unfolding of rationality in history

اندیشه در آمیخته است که تاریخ منطقی ذاتی دارد که در آن، فکرت‌ها در عمل تجسم یافته و سپس در فرآیندی دیالکتیک عقب مانده، تحت تأثیر برین‌ساز^۱ فکرت‌های ضد خود قرار می‌گیرند. با الهام از فیلسوف معاصر فرانسوی، «آلن بدیو»^۲، ژیزک فکرت دیالکتیک را رادیکال‌تر کرد تا رد اصل منطقی ناتناقض‌گویی^۳ را از آن استنتاج کند تا از این تعریف چنین نتیجه‌گیری کند که هگل، به جای آنکه دست خردگرایی را در تاریخ در کار دیده باشد، خرد را آنگونه که تا آن زمان تعریف شده و فهمیده می‌شد، طرد کرده است. به تعبیر ژیزک، نوعی «منطق تناقض‌شکن»^۴ به طور ضمنی در هگل نهفته است که بر اساس آن «هیچ گزاره‌ای توسط ضد خود کاملاً باطل نمی‌گردد.» و به پیشنهاد خود ژیزک، همین منطق نو است که کاملاً متناسب با به دست آوردن درکی نو از سرمایه‌داری امروز به شمار می‌رود. ژیزک سخنورانه می‌پرسد، «آیا سرمایه‌داری پسامدرن نظامی بیش از پیش تناقض‌شکن نیست؟ نظامی که در آن، در اسلوب‌های مختلف، پ همان ضد پ^۵ است: نظامی که در آن، نظم خودمرزشکن سرمایه‌داری چنان استیلا یافته که سرمایه‌داری می‌تواند حتی در قالب فرمانروایی کمونیزم هم دوام یابد و از این قبیل.»

«زیستن در واپسین اعصار»^۶ از سوی ژیزک به عنوان اثری که با چنین شرایط و وضعیتی سروکار دارد، ارائه شده است. در باب جان کلام کتاب، خود ژیزک می‌گوید:

«پیش‌فرض زمینه‌ساز این کتاب پیش‌فرض ساده‌ای است: نظام جهانی سرمایه‌داری به نقطه صفر آخرالزمانی خود نزدیک می‌شود. چهار اسب‌سوار آخرالزمانی^۷ آن، بحران زیست‌بومی، پیامدهای انقلاب بیورژنتیک، عدم تعادل‌های درونی خود نظام (مشکلات ناشی از مالکیت معنوی؛ ستیزهای پیش‌رو بر سر مواد خام اولیه، آب و خوراک؛ و رشد انفجاری گسل‌های اجتماعی و محرومیت)»

-
1. Transcendental
 2. Alain Badiou
 3. Logical principle of noncontradiction
 4. Paraconsistent logic
 5. P is non-P
 6. Living in the End Times
 7. Four riders of the Apocalypse

با ادعاهای فراگیر خود همراه با شیوایی سخنوری و بلاغت کلامی اش^۱، چکیده بالا نمایانگر خلاصه‌گفتمان ژیزک است. آنچه وی تحت عنوان پیش‌فرض کتاب خود ترسیم می‌کند تنها از آن جهت ساده است که واقعیت‌های تاریخی را نادیده می‌گیرد. در حین خواندنش، هیچ خواننده‌ای گمان نخواهد برد که کشتار میلیون‌ها انسان به دلایل عقیدتی و ایدئولوژیک به کنار، برخی از بدترین فجایع زیست‌بومی در قرن اخیر - از تخریب طبیعت در اتحاد جماهیر شوروی گرفته تا انهدام روستاها در چارچوب انقلاب فرهنگی مائو در چین - در قالب اقتصادهای برنامه‌ریزی شده از مرکز^۲ به وقوع پیوستند. انهدام محیط زیست تنها در اثر نظام اقتصادی‌ای که امروزه بخش بزرگی از جهان را فراگرفته است نبوده است؛ اگرچه این موضوع می‌تواند درست باشد که سرمایه‌داری، لاقفل در نسخه غالب کنونی خود، از دیدگاه زیست‌بومی ناپایدار است، ولی از سوی دیگر، هیچ دلیل و مدرکی نیز از قرن اخیر در دست نیست تا اطمینان دهد که محیط زیست، در صورتی که نظامی سوسیالیستی جانشین سرمایه‌داری می‌شد، در وضعیت بهتری از امروز به سر می‌برد.

با این حال، نقد ژیزک به دلیل نادیده گرفتن این واقعیت‌ها بدفهمی نیت اوست، چرا که هدف ژیزک، برعکس مارکس، بنا کردن نظریه‌پردازی‌اش در قرائتی از تاریخ که ریشه در واقعیت‌های آن داشته باشد نیست. همان‌طور که خود او در این رابطه می‌نویسد: «مقطع تاریخی کنونی ما را به رها کردن پرولتاریا و جایگاه پرولتاریایی مجبور نمی‌کند؛ برعکس، مقطع تاریخی کنونی ما را وادار می‌سازد تا پرولتاریا و جایگاه‌اش را حتی فراتر از آنچه مارکس تصور کرده بود، رادیکال کنیم و به سطحی وجودی^۳ برسانیم.»

«ما به انگاره‌ای رادیکال‌تر از سوژه پرولتاریایی نیاز داریم [یعنی به سوژه‌ای و به موجودی بشری فکرکننده و عمل‌کننده]، سوژه‌ای که به سطح محوشونده اندیشندگی دکارتی^۴ کاهش یافته، از محتوای ذاتی خود محروم شده است.»

فکرتهای مارکسی در خدمت ژیزک، فکرت‌هایی که در نزد خود مارکس ابزاری بودند برای تشخیص واقعیت‌های عینی اجتماعی، به اصطلاحات سوپراکتیو

-
1. Magniloquent rhetoric
 2. Centrally planned economies
 3. Existential level
 4. Cartesian cogito

و ذهنی‌انگارانه تعهد انقلابی تبدیل می‌شوند. اینکه آیا چنین فکرت‌هایی اصلا و اساسا ربطی به واقعیت‌های دنیایی دارند یا نه، برای ژیزک مقوله‌ای خارج از موضوع محسوب می‌شود.

با این حال، در اینجای مطلب که می‌رسیم به مشکلی برمی‌خوریم: چرا باید کسی اصلا عقاید ژیزک را و نه عقاید دیگری را بپذیرد؟ پاسخ این پرسش در این نهفته نیست که عقاید ژیزک به هر ترتیب از دیدگاه سنتی درست هستند. خود او در این رابطه می‌نویسد:

«حقیقتی که ما با آن در اینجا سروکار داریم حقیقتِ «عینی» نیست، بلکه حقیقتی است خودبنیاد و مرتبط با موضع‌گیری سوپژکتیو خودمان؛ بدین گونه، حقیقت ذهنی ما حقیقتی است متعهد که نه با دقت عینی‌اش^۱، که با تأثیرگذاریش بر موضع سوپژکتیو بشارت، اندازه‌گیری و سنجیده می‌شود.»

گزاره بالا اصلا اگر معنی هم داشته باشد، آن معنی این است که حقیقت بر مبنای انطباق عقیده با طرحی که بشارت‌دهنده بدان متعهد است، سنجیده و مشخص می‌گردد - یعنی، در مورد ژیزک، طرح انقلابی. ولی چنین چیزی مشکل ما را تنها در سطح دیگری مطرح می‌سازد: چرا اصلا باید کسی طرح [انقلابی] ژیزک را بپذیرد؟ از آنجا که محتوای طرح انقلابی ژیزک به هیچ وجه آشکار نیست، پاسخ دادن به چنین پرسشی نیز کار آسانی نخواهد بود. ژیزک کوچک‌ترین تردیدی در این باور خویش نشان نمی‌دهد که جامعه‌ای که کمونیزم در آن پیاده شود از هر نوع جامعه‌ای که تا کنون وجود داشته است، بهتر خواهد بود. ولی، از سوی دیگر، در ترسیم چشم‌انداز شرایطی که چنین کمونیزمی بتواند در چارچوب آن پیاده شود نیز کاملا ناتوان است:

«سرمایه‌داری تنها عصری در میان اعصار تاریخی نیست... فرانسیس فوکویاما درست می‌گفت: سرمایه‌داری جهانی، واقعا پایان تاریخ است.»^۲

برخلاف باور مارکس، کمونیزم برای ژیزک وضعیتی به وجود آمدنی نیست، بلکه همچنان که بادیو می‌گوید، یک «فرضیه» است، انگاشتی با محتوایی مثبت که مقاومتی بنیادین و رادیکال را در برابر نهادهای غالب ممکن می‌سازد. ژیزک آشکارا

1. Factual accuracy

2. Slavoj Žižek, "Have Michael Hardt and Antonio Negri Rewritten the Communist Manifesto for the Twenty First Century?," Rethinking Marxism: a Journal of Economics, Culture and Society, Vol. 13, No. 3-4 (2001), p. 190.

بر این باور که مقاومتی از این دست می‌بایست استفاده از وحشت و ترور را نیز شامل گردد، پافشاری می‌کند:

«فکرت برانگیزنده بادیو مینی بر اینکه وحشت [ترور] آزادی‌بخش را باید امروز از نو اختراع کرد، یکی از ژرف‌ترین فکرت‌های پربصیرت او به شمار می‌رود. کافی است دفاع جانانه بادیو از دوران وحشت در انقلاب فرانسه را به یاد بیاوریم، دفاعی که در آن بادیو با نقل‌قولی استفاده از گیوتین در مورد «لاووازیه»^۲ را بدین گونه توجیه می‌کند: «جمهوری نیازی به دانشمندان ندارد!»^۳

همسو با بادیو، ژیزک به تجلیل از انقلاب فرهنگی مائو برخاسته است و آن را «واپسین انفجار حقیقتا انقلابی قرن بیستم» به شمار می‌آورد. ولی با نقل‌قول از بادیو و نتیجه‌گیری فیلسوف معاصر فرانسوی در این زمینه، ژیزک به انقلاب فرهنگی مائو به دید یک ناکامی نیز نگاه می‌کند و می‌گوید: «انقلاب فرهنگی، حتی در بن‌بست خود، شاهدی است بر ناممکن بودن رهاسازی حقیقی و فراگیر سیاست از چارچوب نظام تک‌حزبی»^۴. با تشویق انقلاب فرهنگی، مائو باید آشکارا در پی شکستن چیرگی قدرقدرتی نظام تک‌حزبی می‌رفت. ژیزک خمرهای سرخ را نیز برای تلاشی که برای گسست کامل با گذشته از خود نشان دادند، می‌ستاید. این تلاش با کشتار و شکنجه در ابعادی نجومی همراه شد؛ ولی از دیدگاه ژیزک، دلیل ناکامی‌اش را باید در جای دیگری جست:

«خمرهای سرخ به نوعی به اندازه کافی رادیکال نبودند: آن‌ها در حالی که طرد گذشته را تا نهایت انتزاعی‌اش پیش بردند، ولی هیچ طرحی نو نیز از اشتراک جمعی^۵ ابداع نکردند.»

یک انقلاب اصیل در شرایط کنونی و یا در هر گونه شرایطی که هم اکنون

1. Emancipatory terror

2. Lavoisier

«آنتوان لوران لاووازیه، (زاده ۲۶ اوت ۱۷۴۳ – اعدام ۸ مه ۱۷۹۴) دانشمند فرانسوی و بنیان‌گذار شیمی نوین بود. وی نخستین کسی بود که ترازو را جهت سنجش و تحقیق در فعل و انفعالات شیمیایی در آزمایشگاه وارد عمل کرد و تجربه و سنجش توأم با نتیجه‌گیری صحیح را پایه و اساس این علم قرار داد.» برگرفته از مدخل مربوطه در ویکی‌پدیا.

3. Slavoj Žižek, *The Parallax View* (MIT Press, 2006), p. 326.

4. Party-State

5. Collectivity

بتوان متصور شد، ناممکن به نظر می‌رسد. با این حال، خشونت انقلابی باید به عنوان خشونت «رستگارکننده» و حتی «الهی» ستوده شود.

در حالی که ژیزک خود را یک لنینیست می‌خواند،^۱ تردیدی نیست که چنین تعریفی برای رهبر بلشویک‌ها به مثابه لعن و نفرین محسوب می‌شود. لنین ترسی در بکارگیری وحشت برای ارتقاء کمونیزم و اهداف آن - مقصودی که از دیدگاه وی عملاً دست‌یافتنی به شمار می‌رفت - به خود راه نمی‌داد. خشونت که همواره به عنوان راهبرد سیاسی مورد استفاده قرار می‌گرفت، ذاتاً ابزاری کارآمد محسوب می‌شد. در تباین با چنین موضعی و گرچه ژیزک قبول دارد که خشونت در دستیابی به اهداف کمونیستی خود ناکام بوده و چشم‌اندازی نیز برای رسیدن به چنین اهدافی از این راه در میان نیست، با این حال بر ارزش ذاتی خشونت به عنوان بیان نمادین سرکشی و تمرد پافشاری می‌کند، موضع‌گیری‌ای که هیچ موضع موازی برای آن نه در نزد مارکس و نه در پیش لنین نمی‌توان یافت. پیشینه این نوع نگرش را می‌توان در آثار روان‌پزشک فرانسوی، «فرانس فانون»^۲ یافت که از استفاده از خشونت در برابر استعمار به عنوان ابزاری برای اظهار هویت سوژه استعمارزده دفاع می‌کرد؛ ولی حتی فانون هم به چنین خشونت‌هایی به عنوان بخشی از مبارزه برای رسیدن به استقلال ملی نگاه می‌کرد، هدفی که نهایتاً نیز عملاً محقق گردید.

پیشینه‌ای گویاتر از این گونه نگرش را می‌توان در کارهای نظریه‌پرداز اتحادیه‌ای فرانسوی، «ژورژ سورل»^۳ یافت. سورل در اثر خویش تحت عنوان تأملی در باب خشونت (۱۹۰۸)، استدلال می‌کند که کمونیزم، اگرچه افسانه‌ای آرمان‌شهری است، ولی اسطوره‌ای است ارزشمند در برانگیختن و الهام بخشیدن به شورشی احیاگر بر علیه فساد جامعه بورژوازی. تقارن میان این نگرش و دیدگاه ژیزکی «خشونت رستگارکننده»^۴ و الهام گرفته از «فرضیه کمونیست»^۵ به اندازه کافی گویا به نظر می‌رسد.

ستایش خشونت یکی از برجسته‌ترین رشته‌ها در بافت کاری ژیزک به شمار می‌رود. وی با مارکس و با این باور او که خشونت می‌تواند به عنوان بخشی از مبارزه میان طبقات اجتماعی برخوردار از تعریفی عینی توجیه شود، زاویه پیدا می‌کند. مبارزه

1. "I am a Leninist. Lenin wasn't afraid to dirty his hands. If you can get power, grab it." Quoted by Jonathan Derbyshire, New Statesman, October 29, 2009.

2. Frantz Fanon

3. Georges Sorel

4. Redemptive violence

5. Communist hypothesis

طبقاتی را نباید به عنوان «تضادی میان عواملی مشخص در درون واقعیت اجتماعی» فهمید؛ مبارزه طبقاتی «تفاوت میان این گونه عوامل نیست (تفاوتی که بشود آن را به کمک تحلیل دقیق اجتماعی تجزیه و ترسیم کرد)، که تضاد و ستیزی است که به این گونه عوامل شکل و بنیاد می‌دهد.» با اعمال این نگرش در قالب تحلیل خود از بورش «استالین» به طبقه دهقانان، ژیزک چگونگی «ناکارآمد شدن و تار شدن» تفاوت میان دهقانان مرفه (کولاک‌ها) و دیگر کشاورزان را اینگونه ترسیم می‌کند: «در شرایطی که فقر همه‌گیر شده بود، شاخص‌های تفاوت‌گذار و متمایزکننده دیگر کارآیی خود را از دست دادند و دیگر اقشار دهقانی پایه‌پای کولاک‌ها به مقاومت در برابر اشتراکی‌سازی اجباری مالکیت برخاستند.» در پاسخ به این وضعیت بود که مقامات شوروی قشر جدیدی در طبقه‌بندی دهقانان وارد کردند، آن لایه از اقشار دهقانی را که گرچه بیش از آن فقیرند که کولاک محسوب شوند ولی در ارزش‌های خویش با دهقانان مرفه و ثروتمند شریک‌اند، به عنوان «زیر مجموعه کولاک‌ها»^۱ تعریف کردند:

«بدین ترتیب، هنر تشخیص و شناسایی کولاک که دیگر کاری با تحلیل عینی اجتماعی نداشته، به نوعی به تعبیر و تأویل پیچیده سوءظن^۲ تبدیل شد که به کمک آن می‌شد گرایش‌های سیاسی حقیقی افراد را در پس و در لابلای بیانات عمومی گمراه‌کننده آنان تشخیص داد.»

توصیف کشتار دست‌جمعی به عنوان نوعی تمرین تأویل هرمنوتیک، چندش‌آور و مضحک است؛ چنین توصیفی از ویژگی‌های کار ژیزک نیز به شمار می‌رود. ژیزک، استالین را به خاطر سیاست اشتراکی کردن‌اش نقد می‌کند، ولی کاری به کار میلیون‌ها انسانی که در این راه با خشونت هر چه تمام‌تر از بین رفتند ندارد. آنچه ژیزک در استالین به نقد می‌کشد، دلبستگی طولانی و هر چند متناقض و ریاکارانه او به مفاد به «اصطلاح علمی مارکسیستی» است. از دیدگاه انتقادی ژیزک، اتکاء به «تحلیل اجتماعی عینی» به عنوان راهنمایی در شرایط انقلابی یک اشتباه است: «مقطعی می‌رسد که باید در این فرآیند با مداخله همه‌جانبه و بی‌رحمانه ذهنیت و سوپژکتیویته میان‌بر زد: تعلق طبقاتی هرگز صرفاً یک واقعیت اجتماعی نبوده، ولی همواره نیز پیامد مبارزه و تعهد اجتماعی است.»

1. Subkulak

2. Hermeneutics of suspicion

ژیزک، نه از استفاده استالین از شکنجه و جبر مرگبار، که از تلاش وی برای توجیه استفاده از خشونت بر اساس نظریه مارکسی انتقاد می‌کند و آن را محکوم می‌کند.

در نزد ژیزک، طرد هر چیزی که بتوان آن را واقعیت اجتماعی خواند با ستایش وی از خشونت در تفسیری که از نازیسم به دست می‌دهد، همراه است. در توضیح مشارکت بحث‌برانگیز فیلسوف آلمانی، «مارتین هایدگر»،^۱ در نظام نازی، ژیزک می‌نویسد: «مشارکت وی در نظام نازی نه یک اشتباه ساده، که قدمی درست در مسیری نادست بود.» برای ژیزک و برخلاف بسیاری از ناظران و صاحب‌نظران و تفاسیر آن‌ها، هایدگر یک واپس‌گرای رادیکال نبود: «قرائتی غیرمتعارف از هایدگر به خواننده این امکان را می‌دهد تا متفکری را کشف کند که در مقطعی به طرز عجیبی به کمونیزم نزدیک بود - و به راستی هایدگر را می‌توان در میانه دهه سی میلادی به عنوان یک «کمونیست آتی و در حال تکوین»، ترسیم و توصیف کرد. اگر هایدگر به اشتباه پشتیبانی از هیتلر را برگزید، اشتباه وی را نباید در دست کم گرفتن خشونتی جست که هیتلر می‌رفت تا به شکلی افسارگسیخته رها سازد:

«مشکل هیتلر این بود که وی نه به اندازه کافی خشن بود و نه خشونتش به اندازه کافی ذاتی بود. هیتلر به معنی دقیق کلمه اهل عمل نبود و تمام اعمالش عکس‌العمل بودند، چرا که وی دست به عمل شد تا هیچ چیزی به معنی دقیق کلمه تغییر نکند، نمایش غول‌پیکر انقلاب‌نمایی را به صحنه آورد تا هیچ چیزی در نظم سرمایه‌داری عوض نشود و این نظم به بقای خود ادامه دهد. مشکل اصلی نازیسم این نبود که در غرور ذهن‌انگاران و پوچ‌باوران^۲ خود در اعمال قدرت مطلق زیاده‌روی کرد. مشکل اصلی نازیسم این بود که تا آنجا که می‌توانست پیش برود، پیش نرفت. مشکل اصلی آن این بود که خشونتش ایفاگری نقشی ضعیف بیش نبود، نقشی ناتوان که نهایتاً هم در خدمت همان نظمی باقی ماند که از آن متنفر بود.»

بنابراین و همان‌طور که بعداً در مورد خمرهای سرخ و در تجربه آنان با انقلاب مطلق رخ می‌دهد، به نظر می‌رسد که مشکل نازیسم از دیدگاه ژیزک این بود که نهایتاً در خلق گونه‌ای نو از حیات جمعی^۳ ناکام ماند. ژیزک در رابطه با ذات این حیات

1. Martin Heidegger

2. Subjectivist-nihilist hubris

3. Collective life

نو، در صورتی که آلمان به نظامی سپرده می‌شد که به تعبیر او مانند نازیسم ضعیف و عکس‌العمل‌گرایانه عمل نمی‌کرد، چیز زیادی نمی‌گوید. با این حال، وی صراحتاً اعلام می‌کند که در چنین حیاتی جایی برای یک نوع به خصوص از هویت بشری وجود نخواهد داشت:

«خیال‌پردازانه بودن یهودستیزی در بیانی که به هیتلر نسبت داده می‌شود آشکار می‌گردد: «باید یهودی را که در ما هست بکشیم»... این بیان هیتلر بیش از آنچه خود او قصد گفتنش را داشت، گویاست: برخلاف خواست باطنی هیتلر، آنچه بیان وی تأیید می‌کند این است که ناپهودا^۱ به «یهود» سامی ستیز برای تثبیت و حفظ هویت غیریهود خود نیاز دارد. بنابراین، نه تنها «یهود در درون ماست»، که آنچه هیتلر به طرز سرنوشت‌سازی فراموش می‌کند اضافه کردن این است که خود او نیز، به عنوان یک یهودستیز، در درون یهود است. چنین همزادگی متناقضی چه معنایی می‌تواند برای سرنوشت یهودستیزی در پی داشته باشد؟»

«تشویش برخی عناصر چپ رادیکال در محکوم کردن بی‌ابهام یهودستیزی»، ژیزک را بر آن می‌دارد تا صراحتاً آن‌ها را سانسور کند. با این وجود، سخت بتوان این ادعای او مبنی بر اینکه هویت‌های یهودستیزان و یهودیان متقابلاً تقویت‌کننده یکدیگرند را درک کرد «ادعایی که کلمه به کلمه در اثر او تحت عنوان «کمتر از هیچی» بارها تکرار شده است» مگر در تنها دنیای عاری از یهودستیزی‌ای که بتوان متصور شد، یعنی در دنیایی عاری از یهود!

تفسیر ژیزک چه در این رابطه و چه در ارتباط با موضوعات دیگر، کاری عاری از دشواری نیست. از یک سو لفاظی مفرط^۲ او را داریم که قرائت کامل جریان سیل‌آسای متن ژیزکی را ناممکن می‌سازد. و از سوی دیگر، ارجاعات گنگ و دانشگاهی و اشاره‌گونه‌اش به متفکرین دیگر، بیانی سحرآمیز و هنرمندانه به زبان مورد استفاده‌اش می‌دهد. به اذعان خودش، ژیزک اصطلاح «خشونت الهی»^۳ را از «نقد خشونت»^۴ (۱۹۲۱) «والتر بنیامین»^۵ وام گرفته است. اینکه والتر بنیامین، متفکری

-
1. Gentiles
 2. Inordinate prolixity
 3. Divine violence
 4. Critique of Violence
 5. Walter Benjamin

که با مکتب مارکسیزم بشردوستانه فرانکفورت^۱ پیوند بسیار تنگی داشت، جنون ویرانگر انقلاب فرهنگی مائو یا خمرهای سرخ را الهی بداند، تردیدآمیز به نظر می‌رسد.

ولی چنین چیزی فرع بر موضوع است، چراکه ژیزک، با استفاده از اصطلاح ابداعی بنیامین، توانسته هم از خشونت دفاع کند و هم مدعی شود که خشونت مورد نظر و ستایش او خشونتی است در معنایی ویژه و چنان مرموز و پیچیده که گاندی را هم می‌شود در قالب تعریفی آن، از هیتلر خشن‌تر معرفی کرد.^۲ اضافه بر این، لودگی حرفانه ژیزک خواندن او را سخت‌تر نیز می‌کند:

«مجازی شدن سرمایه‌داری^۳ نهایتاً همان است که در فیزیک ذرات در مورد الکترون شاهدش هستیم. جرم هر ذره اولیه ترکیبی است از جرم ایستای آن به علاوه مازاد جرمی که شتاب حرکتش به آن می‌دهد؛ در حالی که جرم ایستای یک الکترون صفر است، مازاد جرمی آن مولود شتاب حرکتش است، مثل چیزی که هیچ نبوده ولی با چرخش جادویی به مفرط خود رسیده و جرمی کاذب پیدا کرده باشد.»

نمی‌شود این را خواند و ماجرای «آلن سوکال» را به یاد نیاورد، ماجرای که در آن سوکال، استاد فیزیک، در یک کلاه‌برداری، مقاله‌ای تحت عنوان «مرزشکنی: به سوی تعبیر و تأویل دگردیسانه‌گرانش کوآنتومی»^۴ به یک نشریه مطالعات فرهنگی پسامدرن ارسال کرده بود. به همین ترتیب، سخت بتوان عبارات بالا یا متن‌های ژیزکی را خواند و به این فکر نیافتاد که وی، خواسته یا ناخواسته، به تقلیدی مسخره‌آمیز از خود مشغول است.

برخی وسوسه شده‌اند تا ژیزک را به عنوان یک فیلسوف ناخرد‌گرایی^۵ محکوم کنند، فیلسوفی ناخرد‌گرا که ستایشش از خشونت، بیش از آنکه نشانگر تعلق وی به چپ رادیکال باشد، یادآور راست افراطی است. نوشته‌های او گاه اهانت‌آمیزند و

1. Frankfurt School of humanistic Marxism

2. "It's crucial to see violence which is done repeatedly to keep the things the way they are. In that sense, Gandhi was more violent than Hitler." See Shobhan Saxena's interview with Žižek, "First they called me a joker, now I am a dangerous thinker," The Times of India, January 10, 2010.

3. Virtualization of capitalism

4. "Transgressing the Boundaries: Towards a Transformative Hermeneutics of Quantum Gravity"

5. Irrationalism

گاه مستهجن (مانند مواقعی که وی درباره هیتلر می‌نویسد که او خودش «در یهود» حضور داشت). در رجزخوانی ستایش‌آمیز او در باب وحشت، نوعی سبک‌سری تمسخرآمیز به چشم می‌خورد که بیش از آنکه یادآور هیچ یک از متفکرین سنت مارکسی باشد، خاطره آینده‌نگر ملی‌گرای افراطی ایتالیایی، «گابریله دانونزیو»^۱ و همسفر فاشیست و سپس مائویستش، «کورزیو مالاپارته»^۲ را زنده می‌کند. ولی قرائت محتمل‌تر دیگری نیز از ژیزک وجود دارد که از وی چهره مریدی را به دست می‌دهد که نه مقلد فلسفی و هنری راست است و نه پیرو مارکس و لنین.

اینکه برداشت مارکس از کمونیزم همان «توهم ذاتی سرمایه‌داری»^۳ باشد یا نه، برداشت ژیزک از کمونیزم - صرف نظر از اینکه به جز نقد و طرد انگاشت‌های اولیه، هیچ‌گونه محتوای مشخصی ارائه نمی‌دهد - با اقتصادی مبتنی بر تولید متداوم کالاها و تجارت جدید، که هر یک قانداً باید با آنچه پیش از آن آمده بود متفاوت باشد، کاملاً مطابقت دارد. در حالی که نظم غالب سرمایه‌داری خودش از مشکلاتی که در آن‌ها گیر کرده آگاه بوده ولی از ارائه بدیل‌های عملی برای‌شان عاجز است، رادیکالیزم بی‌سر و ته ژیزکی مطلوب فرهنگی است که مات و مبهوت در برابر شکنندگی خویش به تماشا ایستاده است. اینکه چنین هم‌شکلی‌ای میان تفکر ژیزکی و سرمایه‌داری معاصر به وجود آمده باشد، جای تعجب ندارد. هر چه باشد، تولید متفکری همچون ژیزک تنها از پس اقتصادی همانند آنچه امروز وجود دارد ساخته است. نقشی که ژیزک به عنوان یک اندیشه‌گر عمومی جهانی ایفا می‌کند، برآمده از بطن دستگاهی رسانه‌ای و شهره‌پرور است که خود بخشی لاینفک از الگوی توسعه سرمایه‌داری کنونی است.

در شاهکاری شگفت‌انگیز و لبریز از زیاده‌تولید اندیشه‌گرانه^۴، ژیزک موفق به نقد خیال‌پردازانه نظم کنونی شده است، نقدی که مدعی طرد هر آن چیزی است که امروزه وجود داشته و به یک معنا موفق به طرد همه آن‌ها نیز شده است، ولی در عین حال همان دینامیزم بی‌مقصد و اجباری را که در عملکرد سرمایه‌داری مشاهده می‌کند، باز تولید می‌نماید. با تحقق بخشیدن به محتوایی کاذب از طریق تکرار بی‌پایان بینشی ذاتا توخالی، آثار ژیزک - که خود به خوبی نمایانگر اصول

1. Gabriele D'Annunzio

2. Curzio Malaparte

3. The inherent capitalist fantasy

4. Intellectual overproduction

منطق تناقض شکن^۱ ژیتزکی باشند - نهایتاً به چیزی جز کمتر از هیچی ختم نمی‌شوند.

